

## ویژگیهای کلی جنگ هسته‌ای

در صفحات پیش و در چندین مورد، به تنوع بمبهای هسته‌ای و تصاعد بیرونی ویرانگر آنها از سطح قدرتمندترین بمبهای کلاسیک تا سطح میلیونها تن T.N.T، ۱۵ و ۲۰ میلیون تن و بیشتر، اشاره کردیم و گفتیم که هر دو بلوک غرب و شرق به اندازه‌ای بمب هسته‌ای دارند که برای نابودی حیات بر روی کره زمین کافی است، بنابراین سخن از سوازنه نیروها در این زمینه — که به هر حال چنانکه پیش از این نیز گفتیم با مخفی کاری کامل همراه است — سخن بیهوده‌ای است، ولی نباید از نظر دور داشت که در این دوران، سلاحها و ذخایر آن و بویژه سلاحهای موشکی - هسته‌ای در تشکیلات پیچیده و متناسبی در محدوده‌های وسیعی از کره زمین، قرار داده شده‌اند، بطوری که در بسیاری مواقع تشکیلات دو بلوک با یکدیگر تداخل پیدا می‌کنند، برای مثال ناوگانهای طرفین را می‌بینیم که آبهای پر خروش دریاها را می‌شکافند و ماهواره‌های آنان فضا را احاطه کرده‌اند. دیدیم که چگونه پایگاههای ایالات متحد آمریکا در سرتاسر جهان سرمایه‌داری خصمانه و علی‌رغم میل مردم منطقه، پراکنده‌اند.

پیش از این درباره‌ی مجال بودن جنگ محدود بین دو اردوگاه استدلال کردیم و نیز دلیل آوردیم که درگیری میان این دو تنها به صورت شدیدترین حد خشونت ممکن است و طرفین سبکترین و سنگینترین سلاحهای موشکی - هسته‌ای خود را، بسته به نیاز و شرایط و اهدافی که دارند، بکار می‌گیرند.

همچنین گفتیم که جنگ هسته‌ای جنگی است که هر یک از اطراف درگیر، تلاش دارد بیشترین ویرانیها را بر طرف دیگر وارد آورد و همه بنیادهای هستی اجتماع او را، به ویرانی بکشاند. تا به این وسیله نیروهای نظامی او در چنان

موقعیتی قرار گیرند که هیچ همپیمان نداشته باشند و در نتیجه از هم، پاشیده و مضحل شوند یا هنگامی که از پناهگاههای خویش خارج می‌گردند جز ویرانی و خرابی و باران سرگی که از آسمان می‌بارد، چیزی نیابند، در چنین حالتی بنظر می‌رسد که درگیری هسته‌ای به مسائل زیر بستگی دارد:

الف- درجه تکامل سازمان نظامی - جهانی هر یک از اطراف درگیر در تماسی جنبه‌های تکنیکی و کارآیی نیروی انسانی.

ب- محلی که این سازمان در آن استقرار می‌یابد، به‌عنوان مثال انحصار-گران امریکا، دشمن تمام خلقهای جهان و از جمله مردم کشورشان، ایالات متحد امریکا، هستند و لذا سازمان نظامی آنها با دشمنی و عداوت مردم نسبت به سرکردگان این سازمان، روبرو شده است و به همین دلیل نمی‌تواند از صد درصد کارآیی تکنیکی آن بهره‌برد. و چنانچه مردم همه متحد شده و در چارچوب یک جنبش همه‌جانبه انسانی با هم یکی شوند - البته چنین اتحادی نمی‌تواند این یا آن منافع جزئی جریان یا گروهی خاص را مد نظر قرار داده باشد - اگر همه متحد شوند و با اشکال گوناگون و متناسبی که چه‌بسا در جایی به صورت مقاومت مسلحانه درآید - که در گذشته در چندین نقطه از جهان پیش آمده بود - در برابر این تشکیلات نظامی ایستادگی کنند، در آن صورت امکان داشت انحصارگران را در سرزهای معقولی که سلامت حیات در کره خاکی را تضمین کند، متوقف ساخت.

افکار عمومی جهانی در جنگ ویتنام و بویژه قیام خود مردم امریکا علیه سردمداران این کشور در جریان این جنگ و زیر بار نرفتن صدها هزار جوان امریکایی در انجام خدمت زیر پرچم به آن شکلی که انحصارگران در پنتاگون در قربانگاه ویتنام برایشان در نظر گرفته بودند؛ توانست کمک شایانی در مهار کردن تجاوزکاران داشته باشد و [تشکیلات نظامی امریکا در این جنگ] شکست مفتضحانه‌ای خورد و دچار زبانه‌های عظیمی شد و از آن هنگام، عجز کامل این کشور نسبت به تحقق بخشیدن به خواسته‌های سردمداران خود برای به بند کشاندن انسانها، آغاز گردید. خدا می‌داند که ژنرالهای پنتاگون تا چه حد در پی تجربه «زوربازوی» اتمی خود در آن جنگ بودند. ژنرال «دیفرس» - که پیش از این نیز به برخی گفته‌های او استناد کردیم - می‌گوید:

«برای جبران عقب‌ماندگیهای پیایی غربیها، تنها یک راه حل وجود دارد: از هم پاشاندن و زیرورو کردن نیروی دشمن. و برای تحقق چنین اسری ناگزیر باید

بمب اتمی بکار گرفت؛ در صحرای نوادا آزمایشهایی در خصوص این هدف انجام دادیم و تعدادی بمب اتم در یک منطقه محدود، پرتاب می‌کردیم و در اثر آن میدانی به قطر ۳۰-۲ کیلومتر بوجود می‌آید که امکان نداشت هیچ نیرویی از دشمن بتواند در آن، در قید حیات باشد و پس از چند دقیقه نیروهای جنگنده اتمی به‌دانجا می‌رسند آرزو داشتیم مانووری عظیم در «دین بین‌فو» به‌اجرا درآید...

ولی آرزوهای این ژنرال مالیخولیازده در آن وقت تحقق نیافت همچنان که آرزوهای دیگر ژنرالهای پنتاگون نیز در به‌کار بردن سلاحهای اتمی در آن هنگام که امریکا با تمام وجود در ویتنام دخالت می‌کرد، تحقق نیافتند و اهداف پلید و وحشیانهٔ امریکا در برابر افکار و اقدامهای جهانیان، با شکست مواجه شد. آنچه در رویارویی با استعمارگران بسیار مهم است اشتباه نکردن در ارزیابی مقاصد آنان و در ارزیابی میزان بی‌توجهی آنان نسبت به ناپودی خلقها برای نیل به اهداف خویش است. کسی که برای مثال در اواخر قرن بیستم جرأت می‌کند همان رفتاری - ناپودی همگان و بیرون‌راندن از خانه و کاشانه و... - را که در اوایل دوران بردگی با سرخ‌پوستان و دیگر اقوام شده بود با اعراب داشته باشد و همچنان با شیوه‌های مشابهی به پایمال کردن حقوق و زورگویی و کشتار در بسیاری از نقاط جهان مشغول باشد در ناپودی هر جامعه‌ای، کوچک یا بزرگ و با هر نوع حکومتی، تنها در صورتی که فرصت بدست آورد و مطمئن باشد که مجازاتی در انتظارش نیست، کمترین تردیدی به خود راه نمی‌دهد. علاوه بر آن هیچ شکی ندارد که تمام این جنایات را اعمالی انسانی بنامد.

«اروین اوپنهايم» خبری را برای ما نقل می‌کند که در گفتگویی که میان او و «ویلهم هارتمان» یکی از بزرگ‌صاحب‌منصبان سازمان اطلاعاتی امریکا، صورت گرفته، درج شده است، او می‌گوید: «... من نمی‌فهمم آقای «اروین»! تو فراموش می‌کنی که بمب اتمی به‌ما کمک کرد تا جان صدها هزار سرباز را نجات دهیم... اروپا در یک جنگ اتمی از بین خواهد رفت، تراکم پنجاه میلیون جمعیت بر ۳۰۰ هزار کیلومتر مربع - همچنان که از آلمان کنونی هست - یا پنجاه میلیون نفر انگلیسی که بر جزایر فشرده‌ای در هم می‌لولند این چنین اجتماعاتی این کشورها را از هرگونه حمایتی محروم می‌سازد. این کشورها در دورانی که می‌شد تمام وسایل را در یک محدودهٔ کوچکی جای داد، برای خود قدرتی بودند؛ با این وجود آلمان و انگلیس در جریان جنگ جهانی دوم و

به دلیل چنین موقعیتی، خود را در معرض خطر می‌یافتند. با فروریختن ۴۰۰ هزار تن بمب حامل T.N.T رایش سوم به زانو درآمد و تو خوب می‌دانی که تنها یک بمب نیدروژنی، معادل ۸۰۰ هزار تن T.N.T است... اروپا همانگونه که قاره افسانه‌ای آتلانتیس پنهان شد، ناپدید می‌گردد. شهرهای آلمان که از ۱۹۴۸ بازسازی شدند؛ در حقیقت از جنبه‌های رفاهی بیشتری نسبت به پیش از جنگ برخوردارند (باید پرسید پس از آنکه خود و مردمش با بمبهای اتمی نابود گردیدند چه کسی می‌خواهد از این رفاه بهره ببرد - مؤلف). اگر وجود بمبهای امریکا نبود آلمانیها همچنان در خانه‌های قدیمی و غیر بهداشتی خود زندگی می‌کردند و اگر جنگ نبود مطلقاً جرأت پیدا نمی‌کردند به آثار تاریخی (باستانی) نورنبرگ یا مونیخ از قبیل «کاتدرالها»، قلعه‌ها - موزه‌ها و... - وقتی که لازم شود همه چیز را نابود کرد - دست بزنند تا بالاخره اروپاییها بیدار شوند و بفهمند که ما در قرن بیستم زندگی می‌کنیم (ولی بنابه داده‌های فرضی، چگونه می‌توان این گرگ‌صفتان را پس از آنکه نابود شدند، بیدارشان ساخت - مؤلف)، ما در قرن بیستم بسر می‌بریم، می‌توان با سیمان مسلح چیزهایی ساخت که دهها هزار بار از سنگ بهتر و محکمتر باشند، مشروط بر آنکه در برابر تابلوهای رنگ و روغنی که حشرات‌سوزی به آنها آسیب رسانده‌اند، و در برابر گرافیت‌های بجای‌مانده، سر تعظیم فرود آوریم...»

باید دانست این «ویلهم هارتمان» یکی از معدود کسانی است که بر اسرار اتمی امریکا واقفند. او در «لوس‌الاموس» در بخش اطلاعات اتمی امریکا برای کنترل فعالیتهای دانشمندان اتم‌شناس آنجا کار می‌کرد، او اصلاً آلمانی است و به دنبال شکست آلمان نازی، سازمان اطلاعاتی امریکا او را به تابعیت خود درآورد. وی در دستیابی و کشف «گنج» هسته‌ای آلمان در اینسبروک شرکت داشت و به سازمان اطلاعاتی امریکا اسکان داد بر پنج بمب هسته‌ای که دو عدد از آنها در هیروشیما و ناگازاکی فرود آمدند، دست یابد این موضوع را پیش از این، با هم سرور کرده بودیم. و باید گفت هر تفسیری بر سخنان این گرگ صفت که نقل شود، به دلیل زشتی و فضاحت گفته‌هایش، به اندازه آنها، گویایی ندارد. وقتی که ریگان و هیک و امثال آنان در امریکا بر اروپاییها و ژاپنیها - و بر خود ما نیز با پایگاههایی که در منطقه ما ایجاد کرده‌اند - منت گذارده حفظ ثروتها و ارزشهای آنان را پس از نابودی مردمانشان با بمبهای نوترونی، وعده می‌دهند، چه تفاوتی با این وحشی دارند؟

ج- سخن خود را ادامه داده می‌گوییم؛ درگیری هسته‌ای بستگی به توان صاحبان تشکیلات نظامی - جهانی در به کار گرفتن حداکثر کارایی آن دارد، به عنوان مثال می‌دانیم که چگونه حمله نظامی امریکا که به دنبال حادثه سفارت امریکا در تهران صورت گرفت، علی‌رغم آمادگیهایی که طی چندین ماه برای آن انجام شده بود با شکست مواجه شد؛ یک چنین شکست مفتضحانه‌ای، بدون رویارویی با دشمن نصیب آنها شد. و این درحالی بود که رهبری این عملیات انتحاری، شخص رئیس جمهور امریکا و ستاد جنگی وی، رهبری می‌کردند.

خطر نابودی تمام عیار در سیاره ما جدی است؛ و چیزی جز آگاهی مردم در سرتاسر دنیا و اتحاد و ایستادگی صادقانه در برابر آن نمی‌تواند مانع وقوع آن شود، بعلاوه آنچه بیش از هر چیز در این اقدام اهمیت دارد تصمیم جدی در رویارویی با دشمنان انسان و فهماندن این نکته به آنهاست که: آنها و ثروتها و منافع خودشان، نخستین طعمه‌های تدابیر جنایت کارانه آنها علیه حیات بشر می‌شوند. در چنین حالتی اقداماتشان دیگر به آسانی پذیرفته و توجیه نخواهد شد، [نیروهایشان] از هم می‌پاشند و آبرویشان بر باد می‌رود. و چنانچه بالاخره جرأت پیدا کردند و آتش یک جنگ هسته‌ای مایوسانه را مشتعل ساختند، تنها خودشان هستند که می‌سوزند؛ البته این امر (هشیاری و مقاومت)، بسادگی حاصل نمی‌شود، برای نیل به چنین مرحله‌ای نیاز به جهد و تلاش صبورانه‌ای در درازمدت است. مضافاً اینکه در هر نبردی، دفاع و حمله متکامل می‌شوند و طی ادوار طی شده، در شیوه و وسایل خود، پیشرفت قابل توجهی کسب می‌کنند.

در دوران موشکی - پیش از هر دوره دیگری - نمی‌توان وجود سیستم دفاعی را تصور کرد، که قادر باشد در برابر هرگونه حمله‌ای، از هر نوعی که باشد، به‌طور مطلق ایستادگی کند. و همچنین ممکن نیست، با وجود سیستمهای دفاعی حساب شده دشمن، حمله‌ای بتواند با موفقیت مطلق همراه باشد. در این گیرودار است که برخی حملات هسته‌ای با وسایل پیشرفته، پس از درهم شکستن دفاع دشمن، موفقیت بدست آورده و به هدفهای مورد نظر می‌رسد، چرا که نیروی انفجار هسته‌ای، آن چنان بالا و زیاد است که با همان اندک موفقیتی که بر اثر آن بتواند از لابلای خطوط دفاعی دشمن عبور کند، قادر است تا تمامی اجتماعات وابسته به آن را به ویرانی بکشد. از سوی دیگر هنگامی که موشکهای هسته‌ای و دیگر سلاحها با تسلیحات تدافعی دشمن - که غالباً هسته‌ای هستند - رویاروی شوند، نابود می‌گردند. لذا به یقین منطقه‌ای که تلاقی و تصادم موشکها در آن انجام گیرد، محکوم به نابودی و ویرانی است. مثلاً هنگامی که اتحاد شوروی بر فراز اروپا، با موشکهای هسته‌ای اقدام به نابود ساختن موشکهای امریکایی

شلیک شده بسوی خود کند، نتایج این برخورد بر روی این قاره همان اثر را خواهد داشت، که از یک حمله مستقیم هسته‌ای انتظار می‌رود. (تازه اگر نگوییم شدیدتر، زیرا در اینجا به جای یک موشک مهاجم در فضای اروپا، ما دو سلاح اتمی منفجره داریم، یکی سلاح مهاجم امریکایی و دیگری سلاح پدافعی شوروی). فرانک برنابی که پیش از این نیز از او یاد کرده ایم می‌گوید: «چنانچه قدرتهای بزرگ تکامل بخشیدن به سلاحهای اتمی را متوقف نسازند، بدون شک انواع تازه‌ای از آنها عرضه خواهد شد که سلاحهای مرگبار کنونی در برابر آنها، حکم سلاحهای ابتدایی و اولیه را خواهد داشت.»